

نوآوران راستین ما در ادب پارسی

اگر دیده حقیقت بین بسته شود و علم و تاریخ نیز از خط مستقیم دور و بازیچه اغراض یا هوی و هوس گردد سیر ترقی و تکامل طبیعی که بعضی آنرا به (جبر تاریخ) تعبیر مینمایند ناشناخته میماند - تردیدی نباید داشت که نوجوئی و نوخواهی یا باصطلاح خودمانی تغییر ذائقه را طبع آدمی طالب است و از تکرار مطالب یکنواخت رنگ اندراس یا ابتدال را می بیند و جوای چیزهای تازه و بدیع میشود اگرچه آن چیز سخن و شعروادب باشد مجیرالدین بیلقانی (نیمه اول قرن ششم) گوید .

نوکن روش را داستان بشکن طلسم باستان

هم روزنامه این بخوان هم کارنامه آن بدر

خیز ای عزیز معنوی در ملک سلطان نوی

هر چند کآنجا خسروی هم شهرکنعان آی درالنج

سعدی شیرازی (قرن هفتم هجری) در کتاب گلستان فرماید .

سخن گرچه دلبند و شیرین بود سزاوار تصدیق و تحسین بود

چو یکبار گفتی مگو باز پس که حلوا چو یکبار خوردند بس

اما نوجوئی و نوپردازی چیست ؟ سنت شکنی ؟ پیکار با اصول و نظم و قانون ؟ یا شناسائی عوامل رشد و پدید آوردن شکوفه های نو ؟ در همه آثار ادبی - نثر و نظم - زبان دری (لهجه مشرق ایران) که زبان علمی و ادبی و سیاسی ما در مدت (حد اقل) دوازده قرن بوده این نوجوئی یعنی پدید آوردن شکوفه های نو از لحاظ صنایع لفظی، لطافت احساس - ظرافت فکر با کمال روشنی و وضوح دیده میشود و بهمین دلیل

هم سخنان منظلوم حنظله بادغیسی (قرن سوم) و استاد ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی سمرقندی معاصر نصر بن احمد سامانی (۳۰۱ - ۳۳۱ هـ ق) و ادیب پیشاوری و ادیب - الممالک فراهانی و وحید دستگردی و گروهی از شاعران بزرگ معاصر همه از یک گوهرند.

همه یک گوهرند لیک بطبع این بیفسرد آن دگر بکداخت

اشعار نغز و دلاویز ابو منصور دیقی (در سال ۳۷۰ مقتول شد) در قطعه .

درافکند ای صنم ابر بهشتی زمین را خلعت اردی بهشتی

و ایات شاهنامه تاریخی او که برخی از آن را حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی همشهری او نقل کرده هر دو دارای یک ریشه و دو نوع بیان یکسان است و دارای وجه مشابهت کامل - ولی آثار فردوسی بحکم پاکی اخلاق و عفت نفس و وسعت خیال و صفای دل و عاطفه سرشار مقام جاودانی و ابدی دارد و در آن آثار با آنکه رزمی و حماسی است لطافت عشق و دقایق محبت و صلح جوئی در رقیقترین کلمات .

(میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است)

سیاه اندرون باشد و سنگدل که خواهد که موری شود تنگدل

بخوبی میدرخشد و وجدان را بیدار و روانها را بجانب روح انسانی جذب میکند در هر اثر نظم و نثر پارسی يك حقیقت واحد « که بنا به رشد عقلی و اجتماعی جامعه انسانی در حال حاضر زبانزد همه اقوام و ملل نو و کهن است وجود دارد » این ندای فردوسی است که بگوش جهانیان ماه ستان میرسد .

بیا تا جهان را بید نسپریم بکوشش همه دست نیکی بریم

آیا این فخر کهنه میشود؟ و مشرف الدین مصلح بن عبدالله شیرازی ستاره قدر اول آسمان ادب ایران که بیش از دو قرن و نیم فاصله زمانی با حکیم طوسی دارد در همین مقام گفته است .

« دنیا نیرزد آنکه پریشان کنی دلی ز نهار بد مکن که نکرده است عاقلی »
 و آنقدر برای وجود آدمی ارزش قائل است و باز فرمود .

« بمردی که ملک سراسر زمین نیرزد که خونی چکد بر زمین

آیا این احساس از نفس ملکوتی آدمی بیرون می‌رود ؟ فردوسیها و سعدیها پرورش-
 یافته مکتب توحیدند معانی دقیق و روان نظم شعری و اسلوب نظمی را با فصاحت الفاظ
 و سماحت خاطر و عبارات سهل و ممتنع و کلمات خوش آهنگ دل‌با و گوش نواز (عاری
 از هرگونه تعقید و حشو و زوائد) بیان کرده‌اند در آثار ادبی پارسی باروانی قریحه ادباء
 (خواه در نظم و یا نثر) تازه‌گی و طراوت چشمگیر و روح پرور بدون اینکه (بادخزان
 را بر اوراق آن دست تظاول باشد و گردش زمان عیش ربیعش را به طیش خریف مبدل
 کند) مشهود می‌باشد .

در ادبیات پارسی (بر خلاف ادب غالب زبانهای بیگانه) فاصله زمان و مکان
 وجود ندارد - اندیشه‌ها همه نو و بدیع و تازه است و واژه‌ها کهنه و نامفهوم نمیشود و
 اگر همه نویسندگان و شاعران بروجه مثال در يك مجلس گرد هم آیند هیچگونه
 بیگانگی و ناآشنائی میان آنان وجود پیدا نمیکند و برآستی آثار همه آنها همیشه
 بهار است این قطعه را استاد طوس در هزار و اندی سال پیش سروده و ارزش آنرا
 تاریخ دآوری کرده است .

جهان کرده ام از سخن چون بهشت از این پیش تخم سخن کس نکشت
 بناهای آباد گردد خراب ز باران و از تابش آفتاب
 پی افکنم از نظم کاخی بلند که از باد و باران نیابد گزند
 نمیرم ازین پس که من زنده ام که تخم سخن را پراکنده ام
 و البته سخنانی باقی میماند و رنگ ابدیت و جاودانی پیدا میکند که مانند

زرناب در دیده گوهر شناس جلوه کند اما همه آثار ادبی دارای چنین قدر و منزلت و مایه‌ای نخواهد شد زیرا .

اگر زاله هر قطره ای در شدی
چو خر مهره بازار آزاو پر شدی
فردوسی گوید .

« سخن چون برابر شود با خرد
روان سر آینه رامش برد »
و سخنگوی و شاعر باید در پرورش و آموزش خویش غافل نماند .

« ز هر دانشی چون سخن بشنوی
ز آموختن یکزمان نغنوی »
بیهوده گوئی از شأن و مقام شاعر دور است بویژه غرور خود ستانی کاذب .

مشو غره ز آب هنرهای خویش
نگهدار بر جایگه پای خویش
چو چشمه بر ژرف دریا بری ؟
بدیوانگی ماند این داوری !

شعر و ادب ، نظم و نثر عبارت است از واقع بینی و درك مفاهیم و حقایق طبیعی و بیانات احساسات لطیفه انسانی و زبان عقل و دل در پوشاك زیبای بلاغت و فصاحت و گریز از هر چه موجب خلجان خاطر و تشویش ضمیر و بیماری روان و مالیخولیا میشود .

کسی را کجا مغز باشد بسی ؟! « علوم انسانی و ادبیات »
دروغ آزمائی نباشد زرای
که از رای باشد بزرگی بجای
اگر دانشی مرد داند سخن
تو بشنو که دانش نگر دد کهن
مکن دوستی با دروغ آزمای
همان نیز با مرد نا پاک رای

در ادبیات اصیل پارسی (آثار پسند عقل دانا و سالم) میزان کلام بود که مانند

نظام طبیعت هر چیز بجای خود قرار میگرفت استاد طوس گوید :

سخن بهتر از گوهر آیدار
چو بر جایگه بر برندش بکار

دیگری سروده :

جهان چون چشم و خال و خط ابروست که هر چیزی بجای خویش نیکوست
 تقلید و بازیگری اصالت هنری ندارد و همان داستان در پوستین شیر رفتن است .
 که گر گل نبود ز رنگش مگوی کز آتش نجوید کسی آب جوی
 در مقام ادب کسی شایستگی پیدا میکرد که هنرمند بمعنی جمع این کلمه بود
 یعنی دارای ذوق لطیف و لبریز از عشق حلاوت الفاظ را با شیرینی معانی و طبیعی درهم
 میآمیخت - فکرش پخته و قصاید و تغزلات و فنون ادبی او از تکلفات بی جا عاری و
 طرائفی نو به گلزار معانی و بیان میداد و اگر صنعتگری پیشه او و اثر او بر گفتار متقدمان
 رجحانی نداشت نامش در دیوان ادب ثبت نمیشد .

هر آنکس که جوید همی برتری هنرها بیاید بدین داوری
 یکی رأی و فرهنگ باید نخست دوم آزمایش بیاید درست
 شاعر و ناظم - ادیب و نویسنده باید خرد و راستی را پیشه کند و دل از کثری
 و کاستی بشوید و از گفتار ناسودمند دوری جوید و بهمین دلیل بود که معدودی از شاعران
 را سخن شناسان (عارف و حکیم) خوانده اند زیرا از هر گروه و طبقه و اصنافی مردم
 نیک اندیش مزیت و معرفت و صفت خاصی را طالبند - از شیر حمله خوش بود و از غزال
 رم بنا بر این .

سخن گفتن نغز و کردار نیک بماند چنان تا جهان است لیک
 فرخی سیستانی در صنایع لفظی و معنوی استاد بود او و منوچهری دامغانی در
 تجسم مظاهر رنگارنگ و مغناطیسی طبیعت صورتگری بی مانند بودند - آنها قلم مو و
 رنگ و صفحه ارژنگ نداشتند بلکه مغز عکس پذیر آنان از مناظر گلزار و دریا و
 ابر و کوهسار ، بهار و خزان و آسمان درخشان متأثر میشد و الهام میگرفت و چنان
 تابلویی رسم میکرد که شنوندگان را مسحور و در گلستان و بوستان در میان پروریان

مقام و ماوای میداد کدام نوپردازی میتواند بمقابله فردوسی در صنعت منظره سازی با این قطعه او بر آید .

شبی چون شبه روی شسته بقیر نه بهرام پیدا نه کیوان و تیر
سپاه شب تیره بر دشت وراغ یکی فرش افکنده چون پرزاغ
چو پولاد زنگار خورده سپهر تو گفتی به قیر اندر اندود چهر
یا بمسابقه «فرخی» چنین تصویری لطیف ازا بر بسازد .

بر آمد نیلگون ابری زروی نیلگون دریا

چورای عاشقان گردان چو طبع بیدلان شیدا

چو گردان گشته سیلابی میان آب آسوده

چو گردان گرد بادی تندگردی تیره اندروا

اینک این گوی و این میدان !

بیائید باسبک (من در آوردی خودتان) نقشه گلزار و نسیم گل و نغمه قمری و

بلبل رارسم کنید آیا مانند آن شاعر سیستانی عهد غز نومی از عهده چنین آزمونی بر می آید!؟

بدین خرمی جهان بدین تازگی بهار طاعات فرنگی

بدین روشنی شراب بدین نیکوئی نگار

یکی چون بهشت عدن یکی چون هوای دوست

یکی چون گلاب تلخ یکی چون بت بهار

زمین از سرشک ابر هوا از نسیم گل

درخت از جمال برگ سرکه ز لالهزار

یکی چون پرند سبز یکی چون عبیر خوش

یکی چون عروس خوب یکی چون رخان یار

و از اینگونه تصویر سازی و پیکر نگاری‌ها از زیباییهای آفرینش درقصاید منوچهری دامغانی و دیگران درقطعاتی نغز و نیکو فراوان است مانند قطعه تاریکی شب « طوفان ، باران و سیلاب این استاد وقآنی از شاعران متأخر نیز با الفاظ کهربار بنوبه خود نوآوری کرده‌است همه این شاعران (که در ادبیات جهان مقامی والا دارند) نوآور بوده‌اند - در وصف طبیعت ، عشق و محبت - تجسم عواطف و اندیشه های زیبا حکمت و معرفت و عفت و پاکدامنی باختلاف صور و معانی و اسلوبی نو و متین پایه شعر و ادب را چنان رفعت منزلت دادند که دست هوسرانان بقله آن نمیرسد .

ای مگس عرصه سیمرخ نه جولانگه تست ...

ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی (قرن پنجم) گوید .

« هر کسی از رنگ گفتاری بدین ره کی رسد

درد بامد مرد سوز و مرد باید کاهزن

سالها باید که تا يك سنگ اصلی ز آفتاب

لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن

عمرها باید که تا يك کودکی از روی طبع

عالمی گردد نکو یا شاعری شیرین سخن »

مولوی گوید هیچ میوه پخته با کوره نشد . . .

سفال و خرمهره جای گوهر و جوهر اشیاء را نمیگیرد - ساده لوحی نزد من

آمدگفت در همان دقایقی که مه‌نورد - آپولو ۱۱ روی قرص ماه فرود آمد آفریدگار

فرزند پسری بمن عنایت فرمود اگر مناسب باشد اورا بدین نام موسوم نمایم! بدو گفتم .

گر بصورت آدمی انسان شدی احمد و بوجهل هم یکسان بدی

بجای نامگذاری در مقام تعلیم و تربیت او باش تا به آرزوی خود برسی
ناصر خسرو فرماید .

«فرزند هنرهای خویشتن شو تا همچو تو کس را پسر نباشد
گنجور هنرهای خویش گردی گر باشد مالت و گر نباشد
از علم سپر کن که بر حوادث از علم قویتر سپر نباشد
هر کو سپر علم پیش گیرد از زخم جهانش ضرر نباشد»

در آثار هر يك از شاعران با دیده تحقیق میتوان (نوآوری) را یافت و بطور کلی با سیر تکاملی که نظم و نثر پارسی دارا بوده اند راس و فرسودگی در آن راه نیافته. کلمات و الفاظ از زیور معانی بی بهره نگشته دیوان شاعران انباشته از ادبیات وصفی و عشقی و عرفانی و فلسفی و داستانی است - قطعاتی عالی برای آموزش و پرورش در دیوان هر چکامه سرائی میتوان یافت و مضامین آنها وقتی بزبان خارجی ترجمه شده صاحب دلان را به جوش و خروش آورده - آثار شاعران حرفه‌ای . . . در میان شاعران حرفه‌ای بندرت امثال فرخی سیستانی یا عنصری و چند نفر دیگر وجود داشته‌اند و در تذکره‌ها برگزیده شده‌اند و اگر معدودی از این گروه نامشان به ثبت رسیده عامل اصلی آن کمال دانش آنان بوده است که کار ثنا گوئی و مدح تحت الشعاع فضائل آنها قرار گرفته‌اند دیوان شاعران پارسی زبان شامل علم و اخلاق و تقوی و فضیلت و عفت و فصاحت الفاظ و بلاغت معانی است و خزائن عرفان و فلسفه اصیل ایرانی و اسلامی در این گنجینه عالی و بی مانند است که میتوان آنرا مایه تدوین فرهنگ یعنی لغت و سند غالب علوم و دستور زبان قرارداد .

ابوالفضل طاهر بن محمد ظهیرالدین فاریانی (۱۹۸ هجری درگذشت) در زبان

عربی و پارسی و دانش و حکمت و نجوم در زمان سرآمد بود گوید :

« رکنهای سریر دانش من
 تازی و پارسی و حکمت و شرع
 شعر من نیست زان بضاعتها
 که ییک جایگه شود پرکار
 رهبر همه آنها عشق و نبوغ ذاتی بوده .

اغلب این سرایندگان بزرگ از نعمت آسایش و توانگری محروم بوده اند
 ابوالحسن شهید بلخی از معاصرین عمرولیت صفاری (۲۶۵ - ۲۷۵ ق) گوید :
 دانش و خواسته است نرگس و گل که ییک جای نشکفند بهم
 هر که را دانش است خواسته نیست وانکه را خواسته است دانش کم

شاعر نما و متشاعر و سرایندگان حرفه‌ای از کجا پدید می‌آیند ؟

طبع زمان و میل طبیعی عناصر خودپسند و صاحبمقام بسوی چاپلوسی و تملق
 و مبالغه جذب میشود و وجود همین نقاط ضعف در افراد صفوف مقدم است که بمردم
 چرب زبان و نااهل و بیکار و ولگرد و شاید مجال میدهد که با کلمات سحر آسا و مغناطیسی
 در جایگاه بزرگان علم و ادب قرار گیرند و چنان عرصه را برداشتمندان تنگ سازند
 که سرایندم‌های چون ابن یمن (۷۴۳ متوفی) بگوید :

« اگر دوگاو بدست آوری و مزرعه‌ای

یکی امیر و یکی را وزیر نام کنی

بدان قدر چو کفاف معاش تو بشود

روی و نان جوی از یهود وام کنی

هزار بار از آن به که از بی خدمت

کمر به بندی و بر چون خودی سلام کنی »

انوری ایوردی (معاصر ملک‌شاه و سنجر سلجوقی) « بصدا آمده و چنین گفته .

« ربع مسکون آدمی را بود دیوودد گرفت

کس نمیداند که در آفاق (انسانی) کجاست؟

دور دور خشکسال دین و قحط دانش است

چند گوئی فتح یابی کوه و بارانی کجاست الفخ

و عبدالواسع جیلی (معاصر بهرامشاه غرنوی) سراید .

« منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا	وزهر دو نام ماند چه سیمرخ و کیمیا
گر من نکوشمی بتواضع نه بینمی	از هر خسی مذلت و از هر کسی عنا
با اینهمه که کبر نکوهیده عادتت است	آزاد را همی ز تواضع رسد بلا
آمد نصیب من ز همه مردمان دو چیز	از دشمنان خصومت و زدوستان ریا
هرگز ندیده و نشنیده است کس ز من	کردار ناستوده و گفتار ناروا
در پای جاهلان نپراکنده ام کهر	وز دست ناکسان پذیرفته ام عطا



مقدار آفتاب ندانند مردمان تا نور او نگردد از چشمها جدا «

و ناصر خسرو قبادیاتی (۳۹۴ - ۴۸۱ ق فرماید .

من آنم که در پای خوکان نیزم جامع علوم امر این گوهری لفظ در دری را
امید رازی (عصر صفوی) گوید .

« بدان سرم که اگر همتم کند یاری	ز بار منت دونان کنم سبکباری
اگر بکنج قناعت ز تشنگی میرم	به نیم قطره نجویم ز هیچکس یاری
مرا زنان جو خویش چهره کاهی به	که از شراب حریفان سفله گلناری
اگر کنی ز برای مجوس کناسی	و گر کنی ز برای یهود گلکاری
در این دو کار کریه آنقدر کراهت نیست	در این دو شغل خسیس این مثنایه دشواری

که در سلام فرومایگان صدرنشین بروی سینه نهی دست و سرفروآوری «
سید احمد هاتف اصفهانی نیز قطعه‌ای عانی بهمین معانی دارد وما فرجام کار
حکیم ابوالقاسم فردوسی با یادگار ارزنده و بی‌مانندی که برای ما گذارده میدانیم
که با نهایت تنگدستی بسر برده است و طبع عالی او از پذیرفتن عطایائی امتناع
داشته است .

اما بسیاری از گویندگان و سرایندگان در گذشته و این زمان با آنکه خود را با
طبع زمانه سازگار و در خصب نعمت روزگار میگذرانند ولی در اشعار خود دم از حرمان
و درد ورنج میزنند تاریخ هیچ رازی را پنهان نگاه نمیدارد .

این جهان کوه است و فعل ما صدا سوی ما آید صداها را ندا

سرنوشت شعر و شاعر در قرن استعمار ماه آیا میتوان باور کرد و بدرستی و
صداقت معتقد شد که در زمان ما با آنکه صنعت چهره طبیعت را ناموزون ساخته و یار
از پرده بدر آمده و زیباییهای آسمانی را برنگ خاکی در آورده تا آنجا که دل و روده
(ماه) را شکافته باز هم شاعر امروز بینائی شاعران دیروز را درباره مهرویان قدیم
دارد ؟ ؟ ... این سخن فرصت مقتضی میخواهد .

در بیشه مزن آتش و خاموش کن ای دل

درکش تو زبان را که زبان تو زبانه است

این صورت بت چیست؟ اگر خانه کعبه است

وین نور خدا نیست اگر دیر مغانه است

باید قبول کرد - و پذیرفت که هر موجودی ضدی و دشمنی دارد و شعر و ادب هم
بعنوان نوپردازی بسوی تناسخ رهنمون شده امروز توانگر و اسیری نیست که در برابر
قصیده داغگاه بفرخی سیستانی صله فراوانی بدهد و یا بازار تملق و دروغ آنقدر هارونق

ندارد که حرفه شعر سازی عامل اقتصادی برای گروهی باشد - ولی رخوت اندیشه و تنبلی فکر و بطلان اعتقاد به ارزشهای طبیعی و زیبایی واقعی ادب و شعر را دستخوش کارهای سوداگری قرارداد و آنانکه از مشاهده جمال یار دلخواه محرومند و غیر از بتان عیار با آرایشهای ساختگی چیزی درک نمیکنند سبک فوتوریست **Futurisme** را می‌پسندند یعنی با قواعد علمی و طبیعی مکتب شعر و ادب عناد میورزند و نوجوئی و نوگوئی «محتوی» اندیشه‌های مایخولیائی میدانند و به تب و سرسام و هذیان گرفتارند و بسیار اسفانگیز خواهد بود اگر این گروه را توانگران عصر ما بدانسان که قدما متملقان را پرورش میدادند زیر بال میگیرند و عامل تائید و تشویق آنان میشوند. سیر طبیعی ادب پارسی با ناموس تکامل و نوآوری همراه است و اثبات این مطلب هر چند از نظر اهل بصیرت دشوار نیست اما وقت و فرصت کافی میخواهد - برای اینکه این بیماری مسری و واگیر نشود (واکسیناسیون) ادبی ضروری است یعنی در برابر اوراق رنگین و ناشر این هذیانها و باطلیل باید نشرات علمی و ادبی سالم رافرنگیان دانا تقویت نمایند .

مرحوم نیما (علیخان یوشیج فرزند میرزا ابراهیم خان عظام السلطنه نوری) از بستگان و دوستان من بود نخست نام او «منتخبات آثار اثر ضیاءالدین هشرودی بمیان آمده دومین کسی که از (نیما) سخن بمیان آورد نگارنده بودم که در کتاب (اوراق پراکنده) زیر عنوان (شاعر صیاد) در قطعه ادبی که هنگام بازگشت از (کلارزمین) نگاشته بودم و بنظر آن فقید هم رسید نامش را ثبت کردم تا فرو نشستن تب (شعر نو) از این مقوله سخن نخواهم گفت زیرا بر اثر درج مقالاتی که مبنی بر شناسائی (نیما) از روی واقع بینی بود (در روزنامه اصفهان) احساس کردم دست به لانه زنبور زده‌ام و البته چون تب تند زود عرق میکند و حال بیماران بهبودی میابد آنگاه برای شناسائی

(نیما) که طرفدار جدی و معتقد باصول ادب بود گوش شنوا پیدا خواهد شد .
 حاصل کلام آنکه از زمان رودکی نوگوئی و نوجوئی آرمان عموم اهل ادب بوده .
 گر شاعران نوند - منم نوگوارهای
 يك بيت پر نيان كنم از سنك خارهای
 در هر زمان یاوه گو و دلفك و متشاعر و عالم نما وجود داشته و خواهد داشت یکی
 از نمونه های آن .

شاعر شوخ عصر صفوی در این مسابقه نوپردازی چنین سروده است .
 اگر عاقلی بخیه برهو مزن بجز پینه بر نعل آهو مزن
 سوی مطبخ افکن ره کوچه را منه در بغل آش آلوچه را
 که نعل از تحمل مر با شود بصبر آسیا - کهنه حلوا شود
 ز افسار زنبور و شلوار بیر مگس میتوان ساخت اما به صبر
 بیان این نکته هم ضروری است که سازندگی غیر از ویرانی و خرابکاری است
 فی المثل اگر همکاری دانشمندان ریاضی و نجوم و فیزیکدانها و شیمیستها در کشورهای
 مترقی بانکار علوم و فنون و تمدن موجود و میراثهای گرانمایه انسانی از عهود تاریخی
 برخیزند و همفکری و اتفاق نظر و اصولی چندصد هزاردانا و هنرمند در میان نباشند
 آقایان ارمسترانك و الدرین و کالنیترا توانائی حرکت را در چند کیلومتری زمین
 نخواهند داشت .

خاقانی فرماید

بس طفل کار زوی ترازوی زر کند

نارنج از آن خرد که ترازو کند ز پوست

گیرم که مار چو به کند تن بشکل مار

کو زهر بهر دشمن و کو مهره بهر دوست